

صو العلیح

عشق و اراده

نویسنده

رولو می

مترجم

دکتر سیده حبیب

فهرست مطالب

صفحه

عنوان

۷ سخن ناشر
۱۱ دیباچه
۱۳ ● فصل اول: پیشگفتار: دنیای اسکیزوئید ما
۲۰ مشکلات پیشگویی کننده
۲۳ هنرمند و روان نژند
۲۸ روان نژند به مثابه‌ی پیشگو
۳۲ ظهور بی‌احساسی

بخش اول: عشق

۴۵ ● فصل دوم: تضاد میان سکس و عشق
۴۷ برهوت جنسی
۵۳ رهایی به واسطه‌ی تکنیک
۵۵ خشکه مقدسی نوین
۶۰ فروید و خشکه مقدسی
۶۶ انگیزه‌های مشکل
۷۴ طغیان در برابر سکس
۸۱ ● فصل سوم: اروس در تعارض با سکس
۸۲ بازگشت اروس واپس‌رانده
۹۱ اروس چیست؟
۹۸ اروس در فلسفه‌ی افلاطون

۱۰۴ فروید و اروس
۱۱۴ یگانگی با اروس: یک مطالعه‌ی موردی
۱۲۱ ناخوشی اروس

۱۲۷ • فصل چهارم: عشق و مرگ
۱۲۸ عشق به‌مثابه‌ی کنایه‌ای از مرگ
۱۳۵ مرگ و وسواس جنسی
۱۴۰ حس اندوه در عشق
۱۴۳ اندوه و جدایی
۱۵۱ پیشگیری از بارداری و اندوه

۱۵۷ • فصل پنجم: عشق و دیوآسایی
۱۵۷ تعریف دیوآسایی
۱۶۶ اعتراضات موجود به واژه‌ی دیوآسایی
۱۶۸ دیوآسایی در روان‌درمانی ابتدایی
۱۷۳ برخی زمینه‌یابی‌های تاریخی
۱۸۷ عشق و دیوآسایی

۱۹۹ • فصل ششم: گفت‌وگو با دیوآسایی
۲۰۱ گفت‌وگو و یکپارچگی
۲۰۵ مراحل دیوآسایی
۲۰۷ دیوآسایی و گمنامی
۲۱۱ دیوآسایی و دانش
۲۱۶ بر زبان راندن نام دیوآسایی
۲۲۲ بر زبان راندن نام دیوآسایی در درمان

بخش دوم: اراده

۲۳۱ • فصل هفتم: بحران اراده
۲۳۲ تضعیف مسئولیت فردی

۲۳۵ تناقض در اراده
۲۴۱ مورد جان
۲۴۶ اراده در روان‌کاوی
۲۵۰ وهم و اراده
۲۵۷ • فصل هشتم: آرزو و اراده
۲۶۰ نابودی نیروی اراده
۲۶۲ نظام ضد اراده‌ی فروید
۲۶۴ آرزو
۲۶۹ بیماری به‌مثابه ناتوانی در آرزو کردن
۲۷۳ فقدان ظرفیت آرزو کردن
۲۷۷ ویلیام جیمز و اراده
۲۸۵ • فصل نهم: قصدمندی
۲۸۷ ریشه‌های قصدمندی
۲۹۵ نمونه‌هایی از روان‌کاوی
۳۰۰ ادراک و قصدمندی
۳۰۴ جسم و قصدمندی
۳۰۸ اراده و قصدمندی
۳۱۵ • فصل دهم: قصدمندی در درمان
۳۱۷ مورد پرستون
۳۳۵ مراحل درمان
۳۴۰ از آرزو تا اراده
۳۴۱ آرزو و اراده تا تصمیم
۳۴۳ آزادی انسان

بخش سوم: عشق و اراده

- ۳۵۱ • فصل یازدهم: رابطه‌ی میان عشق و اراده
- ۳۵۲ عشق و اراده بازدارنده‌ی یکدیگر
- ۳۵۶ ناتوانی جنسی به‌عنوان یک نمونه
- ۳۵۸ تخیل و زمان
- ۳۶۰ یکی‌شدن عشق و اراده

- ۳۶۵ • فصل دوازدهم: معنای محبت
- ۳۶۷ محبت در عشق و اراده
- ۳۷۲ اسطوره‌ی محبت
- ۳۸۵ محبت در زمانه‌ی ما

- ۳۹۱ • فصل سیزدهم: حلقه‌ی آگاهی
- ۳۹۴ عشق به‌مثابه‌ی امری شخصی
- ۳۹۹ وجوه عمل عاشقانه
- ۴۰۳ آفرینش آگاهی
- ۴۰۷ عشق، اراده و چارچوب‌های جامعه

- ۴۱۵ • یادداشت‌ها

- ۴۳۷ • واژه‌نامه
- ۴۳۹ • موضوع‌نما
- ۴۴۳ • نام‌نما

واقعیت که سکس برای بسیاری از افراد بی‌معنا شده چون بیش از پیش در دسترس است، این «عشق» به طرز هراس‌انگیزی، گریزپا و نایاب شده، اگر نگوییم به وهمی تمام‌عیار بدل شده است. بعضی از اعضای جناح سیاسی چپ جدید به این نتیجه رسیده‌اند که ماهیت جامعه‌ی مادی و کاسب‌کار ما عشق را نابود کرده و اصلاحات پیشنهادی آن‌ها، شامل این هدف اختصاصی‌ست که «دنیایی بسازیم که عشق در آن ممکن‌تر باشد.» [۱]

قابل درک است که در چنین موقعیت متضادی، شکل جنسی عشق - عامه‌پسندترین پله از نردبان‌هایی - به مشغولیت ذهنی ما بدل شود؛ زیرا به نظر می‌رسد سکس که در زیست‌شناسی گریزناپذیر آدمی ریشه دارد، همواره می‌تواند دست‌کم رونوشتی از عشق را ارائه دهد. ولی سکس هم بیش از آنکه برای انسان غربی، رهایی به ارمغان آورده باشد، چون لاک‌لاک‌پشت، بار سنگینی بر دوشش شده است. کتاب‌هایی که درباره‌ی فنون عشق و سکس به چاپ می‌رسند، گرچه برای چند هفته در فهرست پرفروش‌ترین‌ها قرار می‌گیرند، طبلی توخالی‌اند: به نظر می‌رسد بیشتر افراد حتی با سطح آگاهی پایین می‌دانند وقتی چنین سراسیمه در پی یافتن فنونی برای رهایی هستیم، یعنی راه رسیدن به رهایی را هرچه بیشتر گم کرده‌ایم. این عادت دیرین و طعنه‌آمیز ما انسان‌هاست که وقتی راهمان را گم می‌کنیم، تندتر می‌دویم؛ و ما نیز هنگامی که ارزش و معنای عشق را گم کرده‌ایم، بیش از پیش به پژوهش، آمار و کمک‌های تکنیکی در سکس چنگ انداخته‌ایم. مطالعات کینزی و پژوهش مسترز-جانسون با تمامی نقاط ضعف و قوت‌شان، نشانه‌های بیماری در فرهنگی را آشکار می‌کنند که در آن، معنای شخصی عشق به تدریج و به طرز پیش‌رونده‌ای گم شده است. در گذشته عشق را نیروی برانگیزاننده می‌دانستند، نیرویی که می‌توان بر آن تکیه کرد تا در زندگی به جلو براندمان. ولی تغییر جهت پیش‌آمده در روزگار ما نشان می‌دهد که نیروی برانگیزاننده اکنون خود زیر سؤال رفته است. عشق به مشکلی برای خودش بدل شده است.

نمی‌کنیم چون می‌ترسیم اگر چیزی یا کسی را برگزینیم، چیز یا کس دیگری را از دست بدهیم و بسیار نامطمئن‌تر و نگران‌تر از آنیم که به چنین پیشامدی تن در دهیم. در نتیجه اساس وجودمان از احساسات و فرایندهای مرتب‌تری که عشق و اراده، دو نمونه‌ی شاخص آن‌هاست، تهی می‌شود. فرد به اجبار در خود فرو می‌رود؛ با شکل جدیدی از بحران هویت به صورت «حتی اگر بدانم که هستم»، «مهم نیستم» و «قادر نیستم دیگران را تحت تأثیر قرار دهم» درگیر می‌شود. مرحله‌ی بعدی بی‌احساسی‌ست. و مرحله‌ی بعد خشونت است. زیرا هیچ انسانی قادر نیست تجربه‌ی کرخت‌کننده‌ی عجز و ناتوانی خود را به مدت طولانی تاب آورد.

زمانی تأکید بر اینکه عشق راه حل معضلات زندگی‌ست و اعتمادبه‌نفس افراد بسته به اینکه در آن توفیق یافته باشند یا نه، افزایش یا کاهش می‌یابد، عالی و فوق‌العاده به نظر می‌آید. کسانی که معتقد بودند آن را یافته‌اند، بیش از اندازه خود را حق‌به‌جانب می‌دیدند و با اطمینان آن را دلیل آشکار رستگاری‌شان می‌دانستند همان‌گونه که یک کلون‌گرا، ثروتش را گواه روشنی بر مقرب و برگزیده بودن‌اش از سوی خدا می‌دانست. کسانی هم که نمی‌یافتندش، فقط سوگوار آن نبودند، بلکه به میزانی بسیار عمیق‌تر و درونی‌تر خود را خسران‌زده می‌دیدند و اعتمادبه‌نفس‌شان آسیب می‌دید. خود را گونه‌ی جدیدی از پاریا^۲ می‌دانستند، افرادی منفور و مطرود که در حین روان‌درمانی اذعان می‌کردند صبح خیلی زود بیدار می‌شوند نه به این دلیل که صرفاً تنها یا مغمومند، بلکه با این اعتقاد زجرآور که راز بزرگ زندگی را درک نکرده‌اند. و در تمامی این مدت، همراه با نرخ فزاینده‌ی طلاق، افزایش مبتذل‌سازی عشق در ادبیات و هنر و این

1- apathy

۲- Calvinist: پیرو آموزه‌های جان کلون که آمرزش و رستگاری را منوط به پیش‌گزینی انسان از سوی خداوند می‌دانست-م.

۳- pariah: عضو پایین‌ترین طبقه‌ی اجتماعی در هند-م.